

یادداشتی بر بن مایه‌های تصویری (Motif)

در شعر "صدای پای آب" سهراب سپهری
دکتر علی دانشور کیان

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران^(۱)

سهیلا امامی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

(از ص ۱۱۷ تا ۱۳۱)

چکیده:

آنچه در ادبیات موتیف (Motif) نامیده می‌شود و ما در اینجا معادل بن مایه را برای آن برگزیده‌ایم عبارت است از: موضوع، تصویر، طرح یا الگوی اصلی که با ظهور پی در پی در اثر ادبی، از خود ردپا می‌گذارد و جاذبه زیبایی‌شناسی آن را بالا می‌برد. البته ممکن است، به عنوان نشانه یا نماد محتوا و یا تجربه یک اثر ادبی تجلی کند.

این اصطلاح در نقد ادبی جدید، یکی از سرفصل‌های مهم بررسی آثار ادبی است و شاخص خوبی برای سنجش و پی‌گیری سیر اندیشه صاحب اثر و عبارت است از: عنصر، اندیشه، یا ویژگی اصلی و مشخصاً به دو معنی: الف) مضمون یا موضوعی اصلی که آن را خوب بپرورند و یا به آن بپردازند مثلاً در یک قطعه موسیقی، کتاب و... ب) تصویری که در یک طرح تکرار شود. بنابراین هر یک از اندیشه‌های حاکم بر یک اثر ادبی یک موتیف است که می‌تواند بخشی از مضمون اصلی و متشکل از یک شخصیت، تصویر تکرار شونده یا الگوی کلامی باشد.

بر مبنای این دید، مقاله حاضر به بررسی بن مایه‌های تصویری در شعر "صدای پای آب" سهراب سپهری می‌پردازد: صنعت و ماشینیزم، نمادهای طبیعت، وطن و زادگاه، عرفان به معنی جدید، زندگی و مرگ.

واژه‌های کلیدی: موتیف (Motif)، بن مایه، زیبایی‌شناسی، تصویر، صدای

پای آب.

چه گورا این آب
 چه زلال (است) این رود
 مردم بالا دست، چه صفایی دارند
 چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد
 من ندیدم دهشان
 بی گمان پای چپرهاشان، جای پای خداست
 ماهتاب آنجا، می‌کند روشن پهنای کلام.

مقدمه:

سهراب، شاعری خود اتکا و مستقل است با نوعی شعر پر از تصویر و پر از محتوا. تصویرهایی شاعرانه با محتوایی عارفانه، فیلسوفانه و گاهی غنایی و عاشقانه. او شعر خود را نه به تعریف و توصیف نفس منحصر می‌کند و نه آن را به قیدهای خاص اجتماعی می‌سپارد. اندیشه سیال او در قلمرو آزادی‌های فکری و هنری می‌جوشد و هستی را با دیدی هنرمندانه نقش می‌زند. مأموریت سهراب اعتلای هنر برای هنر است، برای او، جان، آینه صافی است و جسم در درجه بالایی از ارج و اهمیت نیست. از این رو او به گروه شاعران اجتماعی توجهی ندارد تا بخواهد به جمع آنها بپیوندد و به خود نیز توجهی ندارد تا وصف حال کند و سخن از حال و روزگار خود بگوید. او در جهان هنر و شعر سیر می‌کند، به همه چیز آهنگ و رنگ شعر می‌دهد، به عمق اشیاء فرو می‌رود و به آنها زندگی معنوی می‌بخشد. برای سهراب آنچه در حیات است می‌تواند معنویت، روح، عاطفه و احساس داشته باشد. او در شعر خود همه چیز را قابل تبدیل می‌داند، اندیشه او همواره به سوی نوعی وحدت ره می‌سپارد و ماده و معنا برای او وجود واحدی را تشکیل می‌دهند، از این رو است که همواره در سخن خویش، ماده را به روح و روح را به ماده تبدیل می‌کند.

سهراب، شاعری است نقاش و تفاوت میان شاعر و نقاش در این است که

زبردستی شاعر در حدی است که گاهی تصویرهایی ایجاد می‌کند که نقاش از تصور آن عاجز است. سهراب می‌گوید پیشه‌ام نقاشی است (هشت کتاب، ص ۲۷۳)، یعنی پیش از اینکه شعر بسراید، نقش می‌آفریده است، و آنجا که تخیل جاودانه‌اش را گنجایش در دنیای محدود نقاشی نبود و کمیت نقاشی در وادی اندیشه سهراب به لنگی می‌رسید، رستاخیز شاعری او آغاز می‌شده است و در این بی‌کران هر چه دل تنگش خواسته، گفته است.

شعر سپهری زمینه پرداخت بسیار وسیعی دارد، از این رو برای اینکه بتوانیم در محدوده این گفتار به آن بپردازیم، از میان دیوان "هشت کتاب" او، صدای پای آب را برگزیدیم، چون جامعیت ویژه‌ای در مقایسه با دیگر کتاب‌های این دیوان دارد. البته سه قطعه ساده رنگ، آب و نشانی را نیز بنا بر تناسبی که در انتخاب ما وجود داشت مورد بررسی قرار داده‌ایم.

ویژگی برجسته شعر سپهری این است که بن مایه‌های تصویری در شعرش همواره «موضوع» و «تصویر» است در حالی که در شعر دیگران بیشتر طرح، الگوی اصلی، نشانه یا نماد محتوا است. (رک. به: مقدمه این مقاله، بخش تعاریف موتیف Motif) در شعر سپهری الفاظ عیناً تکرار می‌شود و این چیزی است که ما را از توضیحات و تفاسیر غیر ضرور اشعار بی‌نیاز می‌سازد و هر چه بهتر و روشن‌تر رد پای بن مایه‌ها را می‌بینیم.

اما درباره صدای پای آب و بن مایه‌های باورشناختی سهراب در آن باید گفت، تنها بن مایه‌ای که همه تصویرها و همه نمادهای دیگر به آن می‌انجامند بن مایه عرفان به معنی جدید است. اصولاً همه آثار سهراب پیرنگی عرفانی دارند. عرفان سهراب عرفان مخصوص به خود اوست، مایه‌هایی از اندیشه‌های عرفانی مختلف دارد لیکن او جامع همه اندیشه‌هاست. او به عارفان و سالکان احترام می‌گذارد، البته این دلیل پذیرش جهان بینی ایشان نیست. در قطعه صدای پای آب، ضمیر عارف سهراب سپهری مجسم است، شعر می‌خواند، فریاد می‌زند، سکوت

می‌کند، فریادهایی در خاموشی، سکوت آهنگین و سرشار از گفتنی‌ها. در صدای پای آب، بن مایه‌ای به آشکاری بن مایه عرفان بچشم نمی‌خورد، اگر هم باشد سرانجام به عرفان می‌پیوندد و به فهم و درک بهتر اندیشه‌های شاعر منجر می‌شود. باری؛ برای برشماری و تعریف بن مایه‌های شعر سپهری، لازم است همواره نیم نگاهی به اندیشه‌های عرفانی او داشته باشیم. با این نکته به مرور موتیف‌های شعر او می‌پردازیم.

صنعت و ماشینیزم بن مایه‌ای است که در شعر بیشتر شاعران نایاب است اما در شعر سهراب سپهری حضوری فعال دارد. سهراب برای تبیین تصویرهای شاعرانه خویش به الگوهای این بن مایه متوسل می‌شود. الگوهایی که سهراب می‌آورد برای همه قابل فهم است، چرا که در دنیای ماشینی امروز، همه مردم کم و بیش با آنها سروکار دارند:

□ من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد / من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت. / من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت. / من قطاری دیدم تخم نیلوفر و آواز قناری می‌بزد... / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۹)

سهراب در آفرینش و تطبیق بسیار زبردست است. ابتدا مجازگویی می‌کند، آن هم بسیار غریب! رویش و نمو سیمان، آهن و سنگ آن هم در گستره هندسه، بعد هم تناسب بین دو سقف! یکی سقف خانه و دیگر سقف اتوبوس و...:

... / شهر پیدا بود: رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ. / سقف بی کفتر صدها اتوبوس. / گل فروشی گل هایش را می‌کرد حراج. / در میان دو درخت گل یاس، شاعری تاب می‌بست / پسری سنگ به دیوار دبستان می‌زد. /... / و بزی از خزر نقشه جغرافی، آب می‌خورد. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۰-۲۸۱)

سیمان، آهن، سنگ، اتوبوس، تاب و نقشه جغرافی، واژگان نو برای رساندن مقصود سهراب است و همین طور حباب صابون، دفع آفات، لوله کشی و حروف سربی در:

... حمله باد به معراج حباب صابون. / حمله لشکر پروانه به برنامه «دفع آفات». /
حمله دست سنجاقک به صف کارگر (لوله‌کشی). / حمله هنگ سیاه قلم نی به حروف
سربی. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۳)

برنامه دفع آفات همان مبارزه با بیماری‌ها است که کاری جدید در زمینه
بهداشت همگانی است. به کارگیری تصویر هواپیما که یکی از زیباترین تعبیرات
سهراب و از جنبه‌های مختلف عرفانی و زیبایی‌شناسی قابل تأمل و درنگ است.
نیز عروسک، شیشه، موشک، سوت قطار و...

... و هواپیمایی، که در آن اوج هزاران پای / خاک از شیشه آن پیدا بود: / کاکل
پوپک، / خال‌های پر پروانه / ... بلوغ خورشید / و هم آغوشی زیبای عروسک با صبح...
(هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۹)

... زندگی دیدن یک باغچه از شیشه مسدود هواپیماست. (هشت کتاب، صدای پای
آب، ص ۲۹۰)

... خبر رفتن موشک به فضا (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۰)

... زندگی سوت قطاری است که در خواب پلی می‌پیچد (صدای پای آب، ص ۲۹۰)

واژه فواره که از اصطلاحات صنعتی جدید است، در "صدای پای آب" ظهوری
پی در پی دارد. فواره خواهش، فواره اقبال، فواره جاوید اساطیر زمین و فواره
هوش بشری:

... تا اناری ترکی برمی‌داشت، دست فواره خواهش می‌شد / (هشت کتاب، صدای پای
آب، ص ۲۷۵)

... و نپرسیم که فواره اقبال کجاست. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۴)

... پای فواره جاوید اساطیر زمین می‌مانی / و ترا ترسی شفاف فرا می‌گیرد. / (هشت
کتاب، حجم سبز، ص ۳۵۹، قطعه نشانی)

... بام‌ها جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری / می‌نگرند. / (هشت کتاب،

حجم سبز، ص ۳۶۴، قطعه پشت دریاها)

طبیعت از تصویرهای مکرر در شعر سهراب است، اما همان طور که گفته شد، مفهوم همه تعبیرهایی که در شعر او آمده، طبیعت نیست. نمادهای طبیعی برای او رنگ تقدس دارند و به همین سبب از این نمادها به بن مایه‌های اسطوره‌ای شعر سپهری یاد می‌کنیم. یکی از آن نمادها، آن است که در لطافت طبعش خلاف نیست، باران!:

... و صدای باران را، روی پلک تر عشق / روی موسیقی غمناک بلوغ / روی آواز -

انارستان‌ها. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۷)

... روح من بیکار است: / قطره‌های باران را، درز آجرها را، می‌شمارد. / (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۸۸)

... چترها را باید بست، / زیرا باران باید رفت. / فکر را، خاطره را زیر باران باید برد، /

با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت / دوست را، زیر باران باید دید. / عشق را، زیر باران

باید جست /... / زیر باران باید بازی کرد / زیر باران باید چیز نوشت، حرف زد، نیلوفر

کاشت / زندگی تر شدن پی در پی... / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۲)

... روی پای تر باران به بلندی محبت برویم. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۸)

... تا نسیم عطشی در بن برگی بدود / زنگ باران به صدا می‌آید. / (هشت کتاب، حجم

سبز، ص ۳۶۱)

همه تصویرهای بارانی سهراب، زلال و روشن است او با مهارتی شگفت، آفریده‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. هر بند از بندهای بارانی او معنای مستقل و تصویر جداگانه‌ای دارد. نماد باران در هر کدام نقشی جداگانه ایفا می‌کند. دیدن دوست در زیر باران!، جستجوی عشق در زیر باران!، تصویر زنگ باران، تصویر پای تر باران و... همه اینها نقاشی‌های فراسویی است، همه اینها مینیاتورهای آن جهانی‌اند و سهراب، در آن سوی هستی اینها را می‌بیند و جادوگرانه به تصویر می‌کشد. درک و برداشت او غریب است، آنچه ما می‌دانیم او می‌بیند.

یکی دیگر از نمادهای اسطوره‌ای طبیعت که در شعر او ظهور پی در پی دارد

تصویر تکراری واژه آسمانی آب است. آب برای او معیار و مقیاس است، حالت آرمانی سهراب، مثل آب بودن است. اما اگر وجودی برای او بهتر از آب باشد، آنگاه چه خواهد شد!

مادری دارم، بهتر از برگ درخت. / دوستانی بهتر از آب روان. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۲)

... و خدایی که در این نزدیکی است: / لای این شب بویها. / پای آن کاج بلند. / روی آگاهی آب. / روی قانون گیاه. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۲)

کعبه سهراب زلال است. اصیل، شفاف و آبگون:

... کعبه‌ام بربل آب، / کعبه‌ام زیر آقایی هاست / کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۳)

... آب بی فلسفه می‌خوردم / توت بی دانش می‌چیدم / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۵)

و این همان فطرت پالایش شده او است، صاف، ساده، یک دل. دیگر جایی برای استدلال و چون و چرا در عالم عشق وجود ندارد. زندگی آن گونه که سرشت انسانی اقتضا می‌کند، بدون اندیشه‌های معطل‌کننده و فرساینده:

... مسجدی دیدم دور از آب / (صدای پای آب / ص ۲۷۸) ... آب پیدا بود، عکس اشیاء در آب. / (صدای پای آب، ص ۲۸۱) ... آب را دیدم، خاک را دیدم. / (صدای پای آب، ص ۲۸۵) ... عطسه آب از هر رخنه سنگ. / (صدای پای آب، ص ۲۸۶) ... من به آغاز زمین نزدیکم. / نبض گلها را می‌گیرم. / آشنا هستم با، سرنوشت تر آب، عادت سبزه درخت. / (صدای پای آب، ص ۲۸۷) ... رخت‌ها را بکنیم / آب در یک قدمی است. / (صدای پای آب، ص ۲۹۳) ... لب دریا برویم، تور در آب بیندازیم / و بگیریم طراوت را از آب. / (صدای پای آب، ص ۲۹۵) ... مرگ دز آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد. / (صدای پای آب، ص ۲۹۶)

آنچه که پیش از بررسی فراوانی این بن مایه در شعر سهراب، ما را به محتوای این

قطعه می‌رساند، نام این قطعه است. صدای پای آب در همه جای قطعه بگوش می‌رسد، صدای قدم‌های دلنشین آب، روان را تازگی و شادابی می‌بخشد. در قطعه آب از کتاب حجم سبز در چشم اندازهای متعددی شاهد اعجاز این مایه حیات هستیم:

آب را گل نکنیم: / در فرزند انگار، کفتری می‌خورد آب /.../ آب را گل نکنیم: / شاید این آب روان، می‌رود پای سپیداری، تا فرو شوید اندوه دلی. / دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب. / زن زیبایی، آمد لب رود، / آب را گل نکنیم: / روی زیبا دو برابر شده است. / چه گوارا این آب /.../ مردمان سر رود، آب را می‌فهمند / گل نکردنش، ما نیز / آب را گل نکنیم. / (هشت کتاب، حجم سبز، آب، ص ۳۴۵).

... آسمان، آبی تر، / آب، آبی تر. / (هشت کتاب، حجم سبز، ساده رنگ، ص ۳۴۲)

نور و روشنی نیز که محصول خورشید است در زمره بن مایه‌های طبیعی به شمار می‌آیند. سهراب سپهری تقارن روحی بسیاری با این بن مایه دارد. مانندگی فراوان نور و آب در زلالی و روشنی این موضوع را منطقی‌تر می‌سازد. با نور باید زندگی کرد. از نگاه سهراب زندگی در پرتو انوار و روشنی‌های انسانی پسندیده‌تر و اصولی‌تر است، او به سوی نور حرکت می‌کند. اصلاً زندگی او در هاله‌ای از نور است؛ نور، روشنائی، چراغ، چراغانی، روشنی:

... زندگی در آن وقت، صفی از نور و عروسک بود، /.../ من به مهمانی دنیا رفتم: / من به دشت اندوه، / من به باغ عرفان، / من به ایوان چراغانی دانش رفتم... /.../ من زنی را دیدم نور در هاون می‌کوبید. /.../ من به دیدار کسی رفتم در آن سرعشق /.../ تا چراغ لذت تا سکوت خواهش. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۶-۲۷۷).

... قفسی بی در دیدم که در آن روشنی پرپر می‌زد (صدای پای آب، ص ۲۷۷)

... من قطاری دیدم، روشنائی می‌برد (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۹)

... جنگ یک روزنه با خواهش نور (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۲)

سهراب سپهری به سیر فراسویی خود در جان موجودات ادامه می‌دهد، جانی

که در تخیلات شاعرانه خویش آفریده است. او آن سوی ظاهر موجودات را می‌بیند، آن سوی کالبد گیاهان، جانوران، انسان‌ها، این از آن است که او نور را می‌شناسد، تاریکی را تشخیص می‌دهد، هدایت را از گمراهی‌ها تمیز می‌دهد:

... نور و ظلمت را دیدم. / گیاهان را در نور، و گیاهان را در ظلمت دیدم. / جانور را در نور، جانور را در ظلمت دیدم. / بشر را در نور، و بشر را در ظلمت دیدم. / (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۵)

... روشنی را بچشم. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۳)

... و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد. / (هشت کتاب، صدای پای

آب، ص ۲۹۴) ... در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم. (هشت کتاب، صدای پای

آب، ص ۲۹۸)

او خانه دوست را نیز در نور می‌بیند. هر کجا نور است، خانه دوست است:

(خانه دوست کجاست؟) در فلق بود که پرسید سوار. / آسمان مکثی کرد / رهگذر

شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها بخشید /... / کودکی می‌بینی / رفته از کاج

بلندی بالا / جوجه بردارد از لانه نور... (هشت کتاب، حجم سبز، قطعه نشانی، ص

۳۵۸۳۵۹)

آب برای سهراب سرشار از قداست و پاکی است به طوری که نور، کعبه و زلال آب برای سهراب قابل تطبیق است. سهراب حجر الاسود را هم روشن می‌بیند، حجر الاسود او سیاه نیست، حجر الاسود سهراب روشن است، سبز است:

... کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر، / حجر الاسود من

روشنی باغچه است... (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۳)

باد نیز که از عناصر چهارگانه است در شعر سپهری، مایه بسیاری از تعبیرهای شاعرانه و هنرمندانه است. تعبیرهایی غریب که مخصوص اندیشه زیبای سهراب است و کسی جز او توانایی این تصویرهای ترکیبی را ندارد:

... من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد، گفته باشد سرگلدسته سرو. (هشت

کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۳

... حمله کاشی مسجد به سجود. / حمله باد به معراج حباب صابون. (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۸۳)

... پاره پاره شدن کاغذ زیبایی / پرو خالی شدن کاسه غربت از باد. (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۸۷)

باد و باران در اندیشه سهراب مظاهر طهارت هستند، نمادهای طبیعت همه
ظاهراوند و سهراب کلام پاک می خواهد:

... واژه‌ها را باید شست. / واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد. (صدای پای

آب، ص ۲۹۲)

... و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی آید. (صدای پای آب، ص ۲۹۴)

اما یکی از میوه‌های بهستی که از مظاهر ممتاز طبیعت سالم ما نیز هست، و
بسیار مورد علاقه سهراب، انار است که از آن بارها و بارها یاد می کند. البته مرموز و
سمبلیک نیست ولی حضورش غیرقابل انکار است:

□ تا اناری ترکی بر می داشت، دست فواره خواهش می شد. / (صدای پای آب،

ص ۲۷۵)

... جنگ خونین انار و دندان. / (صدای پای آب، ص ۲۸۳)

و اما راز دل بستگی اش به انار، نهان آشکاری انار است، او هم دل خونی از دست
موجودات مرموز اطراف دارد:

... من اناری را می کنم دانه، به دل می گویم: / خوب بود این مردم، دانه‌های دلشان

پیدا بود / می پرد در چشمم آب انار را شک می ریزم. / مادرم می خندد. (هشت کتاب، حجم

سبز، قطعه ساده رنگ، ص ۳۴۲)

یکی از معیارهای سنجش شخصیت در روان شناسی جدید، حساسیت به رنگها
است. سهراب به رنگ آبی علاقه مند است و اطاق آبی را همه می شناسند (نام یکی از
آثار تلفیقی شعر و نقاشی سهراب) از این رو این رنگ آسمانی و بی ریا را در تصویرهای

بهشتی خویش به کار می‌گیرد. طبیعت سرشار از رنگ است، اما سهراب آبی است:
□ پدرم پشت زمان‌ها مرده است. / پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود. (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۷۴)

... و نپرسیم که فواره اقبال کجاست، / و نپرسیم چرا قلب حقیقت آبی است. / و
نپرسیم پدرهای پدرها، چه نسیمی، چه شیبی داشته‌اند. (هشت کتاب، صدای پای آب،
ص ۲۹۴)

در اندیشه فلسفی، هر چه آبی‌تر باشد، ساده‌تر است:

... آسمان، آبی‌تر. / آب آبی‌تر، (هشت کتاب، حجم سبز، قطعه ساده رنگ، ص ۳۴۲)
... بی‌گمان آنجا آبی، آبی است. / غنچه‌ای می‌شکفتد، اهل ده باخبرند. (حجم سبز،

قطعه آب، ص ۳۴۷)

دیگر از بن مایه‌های شعر سهراب، عشق است. او از عشق بسیار سخن گفته،
لیکن هیچ‌گاه تعریف جامعی از آن بروز نداده است. نشانی‌هایی که از عشق در شعر
سهراب آمده، بیان‌گر این معنی است که عشق هم برای او، فراسوی و رسیدن به آن
با نوری آسمانی میسر است:

□ من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق /... / نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به بام

ملکوت. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۷)

... عشق پیدا بود، موج پیدا بود (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۱)

... و صدای پاک، پوست انداختن مبهم عشق / متراکم شدن ذوق پریدن در بال / و

ترک خوردن خودداری روح. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۶)

... و صدای کش ایمان را در کوچه شوق / و صدای باران را روی پلک‌تر عشق! / روی

موسیقی غمناک بلوغ / روی آواز انارستان‌ها. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۷)

عشق در شعر سهراب آن قدر وسیع است که زندگی را با آن قیاس می‌کند:

... زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ، / پرشی دارد اندازه عشق. / زندگی چیزی

نیست که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۰)

... هر کجا هستم، باشم، / آسمان مال من است / پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال

من است. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۱)

عشقی که سهراب به آن چشم دوخته، محصول خانه دوست است. باید خانه دوست را یافت و عشق را در آن چید. عشق در آنجا آبی است؛ ساده اما سرشار از رنگ:

... و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است. (هشت کتاب، حجم سبز، قطعه

نشانی، ص ۳۵۹)

از دیگر تصویرهای جذاب شعر سهراب، وطن و زادگاه است. یکی از اشاراتی که سهراب در شعر خود دارد و در اینجا به عنوان نوستالژی زادگاه او از آن نام می‌بریم، اشاره به کاشان است که زادگاه او است. در صدای پای آب، او با کاشان آغاز می‌کند و بارها این بن مایه را تکرار می‌کند. سهراب عاشق کاشان است، هر چند می‌گوید «شهر من گمشده است!» اما سادگی و صفا و صمیمیت هم ولایتی‌های خود را دوست دارد:

□ اهل کاشانم / روزگارم بد نیست / تکه نانی دارم، خرده هوشی، سر سوزن ذوقی /

مادری دارم بهتر از برگ درخت /... / اهل کاشانم / پیشه‌ام نقاشی است / گاه گاهی قفسی

می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما / تا به آواز شقایق که در آن زندانی است / دل

تنهایی‌تان تازه شود /... / اهل کاشانم / اما / شهر من کاشان نیست / شهر من گمشده

است. / من با تاب، من با تب / خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام. (هشت کتاب، صدای

پای آب، ص ۲۷۱)

این نوستالژی و یاد دیار کردن‌های او از کاشان است، اما گاهی در شعر خود از کوچه یا محله یا کشوری نام می‌برد. مثلاً کوچه با نام‌های مختلفی در شعر او نماد یافته است بدون اینکه، به سهراب مربوط باشد یا سهراب به آن وابسته:

... نظم در کوچه یونان می‌رفت. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۴)

... و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۷)

... طفل، پاورچین پاورچین، دور شد کم کم در کوچه سنجاقک‌ها. (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۷۶)

... رفتم از پله مذهب بالا / تا ته کوچه شک (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۷۷)

... شرق اندوه نهاد بشری. / فصل ول‌گردی در کوچه زن (هشت کتاب، صدای پای آب،

ص ۲۸۱)

... قتل یک قصه سرکوچه خواب (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۴)

زندگی و مرگ از تصویرهایی هستند که با کلام سهراب، در آمیختگی جاودانه‌اند. این دو حقیقت، در شعر او ایفاگر نقشی هستند که به آنها واگذار می‌کند. در شعر هر شاعری این بن مایه وجود دارد لیکن شیوه برداشت‌ها متفاوت و مختلف است. سهراب در شعر خود، مرگ و زندگی را تعریف می‌کند. برداشت‌های او از زندگی و مرگ بسیار قابل توجه است، به طوری که این بن مایه روی مجموعه آثارش سایه افکنده است و تقریباً مثل همان بن مایه عرفان که پیش از این درباره‌اش صحبت کردیم، پیرنگ آثار او است:

... زندگی چیزی بود، مثل یک بارش عید، یک چنار پرسار. / زندگی در آن وقت،

صفی از نور و عروسک بود. / ... / زندگی در آن وقت، حوض موسیقی بود. (هشت کتاب،

صدای پای آب، ص ۲۷۶)

... زندگی رسم خوش‌آیندی است / زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / پرشی

دارد اندازه عشق / زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود / زندگی

جذب‌ده دستی است که می‌چیند / زندگی نوبر انجیر سیاه، در دهان گس تابستان است. /

زندگی بعد درخت است به چشم حشره / زندگی تجربه شب پره در تاریکی است / زندگی

حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد / زندگی سوت قطاری است که در خواب پلی

می‌بیچد / زندگی دیدن یک باغچه از شیشه مسدود هواپیماست. / ... / زندگی شستن یک

بشقاب است / زندگی یافتن سکه دهشاهی در جوی خیابان است / زندگی «مجدور» آینه

است / زندگی گل به «توان» ابدیت / زندگی «ضرب» زمین در ضربان دل ما / زندگی

(هنده) ساده و یکسان نفس‌ها است. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۱-۲۹۲)

... زندگی تر شدن پی در پی / زندگی آب تنی کردن در حوضچه اکنون است (هشت

کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۲)

و مرگ هم در نظر سهراب تعریف‌هایی دارد، برداشت او از مرگ برای هر کسی
رؤیایی و زیبایی و زیباست. سهراب با مرگ نمی‌میرد زیرا:

□ و نترسیم از مرگ / مرگ پایان کبوتر نیست / مرگ وارونه یک زنجیره نیست / مرگ

در ذهن افاقی جاری است / مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد / مرگ در ذات

شب دهکده از صبح سخن می‌گوید / مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان / مرگ در

حنجره سرخ گلو می‌خواند / مرگ مسؤل قشنگی پر شاپرک است / مرگ گاهی ریحان

می‌چیند /... / و همه می‌دانیم / ریه‌های لذت پر اکسیژن مرگ است. (هشت کتاب، صدای

پای آب، ص ۲۹۶-۲۹۷)

... مردگاری چی در حسرت مرگ (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۱)

... پرش شادی از خندق مرگ (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۲)

... مرگ در ساقه خواهش (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۹)

... زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۰)

... و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت / و بدانیم اگر نور نبود منطق زنده

پرواز دگرگون می‌شد. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۹۴)

نتیجه:

نکته‌ای که باید در پایان این گفتار یادآوری شود، اینکه مصادیق بن مایه الاهیات
در شعر سهراب به طور پراکنده اما فراوان به چشم می‌خورد و می‌توان به صورت
مستقل و در مقیاسی وسیع به آن پرداخت. در این مقاله به اختصار و برای حسن
ختام به آن اشاره می‌رود:

... و خدایی که در آن نزدیکی است... / من مسلمانم / قبله‌ام یک گل سرخ / جانمازم

چشمه، مهرم نور / دشت سجاده من / من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم / در نمازم جریان

دارد ماه، جریان دارد طیف / سنگ از پشت نمازم پیداست / همه ذرات نمازم متبلور شده است / من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد، گفته باشد سرگلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم / پی قد قامت موج. / کعبه‌ام بر لب آب / کعبه‌ام زیر اقامی هانست / کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر. / حجرالاسود من روشنی باغچه است /... / رفتم از پله مذهب بالا. / تا ته کوچه سنگ /... / مسجدی دور از آب /... / من قطاری دیدم فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت /... / پله‌هایی که به بام اشراق / پله‌هایی که به سکوی تجلی می‌رفت /... / جنگ پیشانی با سردی مهر. (هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۰-۲۷۱).

□ چه گورا این آب / چه زلال [است] این رود / مردم بالا دست چه صفایی دارند / چشمه هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد / من ندیدم دهشان / بی گمان پای چیرهاشان جای پای خداست / ماهتاب آنجا، می‌کند روشن پهنای کلام. (هشت کتاب، حجم سبز، قطعه آب، ص ۳۴۶)

منابع:

- ۱- زرین کوب، حمید، چشم انداز، شعر نو فارسی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲- سپهری، سهراب، آوار، تهران،؟، ۱۳۴۰.
- ۳- _____، حجم سبز، تهران، روزن، ۱۳۴۶.
- ۴- _____، در کنار چمن، تهران،؟، ۱۳۳۲.
- ۵- _____، مرگ رنگ، تهران. ابن سینا، ۱۳۳۰.
- ۶- _____، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۶۸.
- ۷- شمیسا سیروس، نقد شعر سهراب سپهری، تهران، مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- 8- A handbook of critical approaches to literature (second Edition) by: Wilfred.L. Guerin and... Harper and Row Publishers.
- 9- A Glossary of literary terms. M.H. Abrams. (rinehart english pamphlets. third edition)
- 10- Webster's new world dictionary. (third college edition, 1988.)
- 11- Cuddon A., A dictionary of literary terms. (England: penguin Books, 1984.)

